خبرها

مجید انصاری: ابلاغیه رهبری مشکل قانون اساسی ندارد

آفتاب: «مجید انصاری» عضو مجمع تشخیص مصلحت درباره مشکلات قانونی ابلاغیه مقام معظم رهبری در مورد اصل ۴۴ قانون اساسی گفت: «با اینکه اصل ۴۴ قانون اساسی بعضی سازمان‌ها و نهادها را دولتی اعلام کرده، اما در ذیل همین اصل قیدی آورده که به استناد آن قید ابلاغ این سیاست ها مطابق با قانون اساسی بوده و نیازی به اصلاح قانون اساسی نیست.» این عضو شورای مرکزی مجمع روحانیون مبارز در پاسخ به نگرانی هایی که مبنی بر واگذاری سازمان‌های دولتی به نهادهای شبه‌دولتی و نظامی مطرح شده، گفت: «با توجه به اینکه این واگذاری از طریق بورس صورت می گیرد موجبات رانت خواری فراهم نخواهد شد. در هر صورت اگر نهادهای نیمه دولتی هم بدون رانت و از طریق بورس وارد شوند مشکلی پیش نمی آید.»

ارزیابی‌های متفاوت از ۱۸ تیر

ایلنا: «حسام‌الدین علامه» عضو شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشگاه تهران با اشاره به اظهارات نماینده رهبری در دانشگاه تهران پس از یک سال از حادثه ۱۸ تیر مبنی بر این که مسئولان ذی‌ربط باید مجریان و مسببان جنایت را مشخص کنند اما هنوز این کار انجام نشده است. «احسان قاضی‌زاده» دبیرکل اسبق جامعه اسلامی دانشجویان نیز با تاکید بر اینکه باید بر روی واقعه ۱۸ تیر یک مطالعه عملیاتی انجام شود، گفت: امروز همین کسانی که دست به دامن خارج از کشور شده‌اند در آن زمان معتقد بودند که باید کار را در ۱۸ تیر (سال ۷۸) تمام کرد و چون به لحاظ دیالوگ نتوانستند حرف خارج نشینان را بیان کنند، قصد داشتند وارد فاز عملیاتی شوند. اینها اگر در داخل کشور پایگاه جدی داشتند هرگز دست به دامن خارج نمی شدند. «مجید فراهانی» از اعضای وقت شورای مرکزی دفتر تحکیم نیز با اشاره به واقعه ۱۸ تیرماه سال ۱۳۷۸، آن را فاجعه‌ای خواند که هیچ یک از احزاب و گروه‌های سیاسی نسبت به آن سکوت نکردند. وی گفت: این حادثه که متعاقب اعتراض جمعی از دانشجویان دانشگاه تهران نسبت به تعطیلی روزنامه سلام و محدود شدن آزادی بیان صورت گرفت، با چنان برخورد نابهنجاری مواجه شد که حتی گروه‌های اقتدارگرا هم به شکل لفظی آن را محکوم کردند. «علیرضا زاکانی» رئیس اسبق بسیج دانشجویی استان تهران نیز گفت: «بنده به‌عنوان کسی که در عرصه دانشجویی فعال بودم و از نزدیک با موضوعات آنها آشنا بودم، انتظار دارم دانشجویان فارغ از شرایط گروه‌های سیاسی خارج از دانشگاه بتوانند به نقد امور بپردازند و مبتنی بر آنچه خودشان به آن می‌رسند، تصمیم بگیرند و فعالیت سیاسی خود را سامان دهند.»

در تهران پیشنهاداتی به من شد

ایسنا: «حسن غفوری فرد» در مورد مطالب منتشر شده در ارتباط با نامزدی اش برای انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس از استان تهران، اظهار داشت: «من نیز این مطالب را شنیده‌ام، ولی هنوز تصمیم جدی نگرفته‌ام.» وی افزود: «البته در این ارتباط احزاب مختلف، پیشنهادهایی به من داده‌اند از جمله اینکه نامم را در فهرستشان قرار دهند، ولی من هنوز تصمیم قطعی نگرفته‌ام، در حال بررسی هستم تا ببینم حضورم در این انتخابات مفید است یا نه.»

کنگره حزب همبستگی سه ماه دیگر

ایلنا: «محمدرضا راه‌چمنی» رئیس هیات موسس حزب همبستگی اعلام کرد که کنگره این حزب ظرف سه ماه آینده برای انتخاب اعضای شورای مرکزی جدید برگزار خواهد شد. وی گفت: طبق اساسنامه حزب همبستگی، ۳۱ نفر عضو شورای مرکزی حزب هستند که مدت زیادی است این شورا رسمیت ندارد و زمان فعالیتش به اتمام رسیده است.

درخواست وکلای عبدالفتاح سلطانی

ایلنا: وکیل عبدالفتاح سلطانی گفت: در نامه‌ای خطاب به رئیس شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب اسلامی تهران از رویه این شعبه در خصوص عدم ابلاغ کتبی رای پرونده موکلم انتقاد کردیم. «محمد سیف‌زاده» با اعلام این مطلب گفت: ما وکلای این پرونده در نامه خود ضمن اشاره به مواد قانونی مربوط به ابلاغ رای، آورده‌ایم که ابلاغ باید در محل دفتر وکلا به عمل آید و اینکه وکلا را احضار کنند تا حکم موکل خود را در محل دادگاه به آنها ابلاغ کنند، خلاف قانون است.

محکومیت تازه برای باستانی

ایلنا: «مسعود باستانی» روزنامه‌نگار از سوی شعبه ۱۱۶۱ دادگاه عمومی تهران به پرداخت سه میلیون ریال جزای نقدی و تحمل ۷۴ ضربه شلاق محکوم شد. اتهام مسعود باستانی در این پرونده اخلال در نظم و آسایش عمومی از طریق شرکت در تجمعات غیرقانونی عنوان شده است.

محمل تحریم فراهم نیست

آفتاب: «محمدعلی سعدایی» عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت در مورد احتمال تحریم انتخابات آتی از جانب اصلاح طلبان گفت: «گمان نمی کنم مسئله تحریم مطرح باشد. تا جایی که من می دانم بحثی از این داستان‌ها نشده است. اصولاً شرایط هم برای این امر مهیا نیست. تحریم خودش یک حربه است که در مواقعی به کار گرفته می شود، اما به هر حال تحریم هم محملی برای آگاهی عمومی می خواهد که این محمل در حال حاضر مهیا نیست.»

تشکل‌های قوی فضای دانشگاه را آرام می کنند

ایسنا: «رضا دلبری» دبیر کمیته سیاسی سازمان ادوار تحکیم وحدت با انتقاد از برخورد با تشکل های دانشجویی گفت: «همواره شاهدیم زمانی که در یک دانشگاه تشکل های دانشجویی و نهادهای مدنی قوی هستند، کمتر فعالیت های آنها به شورش و آشوب دچار می شود و بر عکس زمانی که انجمن‌ها و شورای صنفی دانشگاه تضعیف شوند و یا در میان دانشجویان پایگاه اجتماعی نداشته باشند مطالبات دانشجویان به سرعت رادیکالیزه شده و به شورش و آشوب منجر می شود. معتقدیم که حساسیت نسبت به فعالیت های دانشجویی باید پایین باشد.»

باید «شورای هماهنگی نیروهای دموکراتیک» را تشکیل داد

ادامه از صفحه ۳

«کالایی شدن روابط» البته پیش از آن هم در جامعه ما وجود داشت اما پس از جنگ صورتی شتابزده‌تر و گسترده‌تر به خود گرفت تا آنجا که در دوره شش، هفت‌ساله دولت آقای هاشمی در سال‌های پس از جنگ ما شاهد گسترش بسیار سریع این روابط کالایی بودیم. مسلماً تمام جوامع نیز نسبت به کالایی شدن روابط عکس‌العمل نشان می‌دهند و این مسئله تنها اختصاص به جوامع شرقی ندارد. منتها در جوامعی که فرهنگ دموکراتیک حاکم باشد چنین بحران و مسئله‌ای به بحث گذاشته و زهر قضیه تا حدودی گرفته می‌شود. ما اما چون از چنین فضایی برخوردار نبودیم بالطبع زهر ماجرا بیشتر در تنمان باقی ماند. دوران ریاست‌جمهوری آقای هاشمی با چنین مختصاتی به پایان رسید و در چنان شرایطی جامعه ایران تقاضای خود مبنی بر مداخله، مشارکت و در نظر گرفته شدن را به نمایش گذاشت و در سطوح پیشرفته‌تر نوعی از اصلاحات سیاسی در کشور را به عنوان مطالبه جدی خود مطرح کرد. اما آیا آقای خاتمی قدمی جدی در برابر این کالایی شدن روابط چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی برداشت؟

■ یعنی در حقیقت شما رای به آقای خاتمی در سال ۷۶ را تا حدودی مبتنی بر انتقاد از کالایی شدن روابط می‌دانید و معتقدید که پس از هشت سال ریاست‌جمهوری آقای خاتمی رای به آقای احمدی‌نژاد نیز حاوی پیامی در انتقاد از تداوم کالایی بودن روابط بود. از این روی آیا شما هم همچون بسیاری دیگر از تحلیلگران رای به آقای خاتمی و احمدی‌نژاد را از یک جنس تحلیل می کنید؟

البته نمی‌توان برای ۲۷ میلیون رای یک هویت منحصر به‌فرد قائل شد. این تحلیلی که شما می‌گویید درست است اما تمام داستان و تمام ماجرا نیست. مطلق کردن این تحلیل همان‌قدر اشتباه است که بگوییم ۲۷ میلیون رای آقای خاتمی رای به اصلاحات سیاسی در کشور بود. اما همان‌طور که شما هم گفتید، کالایی شدن روابط در دوران آقای هاشمی اگرچه مورد انتقاد مردم بود، در دوره آقای خاتمی هم تداوم پیدا کرد. آقای خاتمی برنامه اقتصادی- سیاسی مشخصی نداشت و فاقد یک دیدگاه مشخص در زمینه اقتصاد سیاسی بود. اما اینکه چرا پس از هشت سال ریاست‌جمهوری آقای خاتمی و طرح شعارهای اصلاح‌طلبانه جامعه ایران در سال ۸۴ جامعه‌ای توده‌وار بود، بدان دلیل است که آقای خاتمی به یک مسئله جدی یعنی تشکل‌یافتگی نیز بی‌توجه بود. در عین حال که در گفتار آقای خاتمی و اطرافیان ایشان به کرات از تشکل‌یافتگی و جامعه مدنی سخن به میان می‌آمد ما شاهد فعالیتی جدی در این زمینه از سوی آنها نبودیم. در دو سال آخر ریاست‌جمهوری آقای خاتمی ما تازه شاهد فرستادن لایحه‌هایی به مجلس هستیم که به دنبال سازمان یافتن نظام مهندسی، کانون وکلا، کانون پرستاران و مانند آن هستند. در این سال‌های آخر اما دیگر کسی اعتمادی به مجلس نداشت و به هر پیشنهادی با سوءظن نگاه می‌شد. پس اگر شما می‌خواهید بدانید که چرا جامعه در سال ۸۴ مستعد یک حرکت توده‌وار شد، هم باید تداوم کالایی بودن روابط را تحلیل کنید و هم فقدان تشکل‌یافتگی در جامعه را. این دو مسئله هم به اتمیزه شدن جامعه انجامید و هم منجر به افت منزلت نیروهایی شد که در این ۱۶ سال زمام امور را به دست داشتند. وقتی ۱۶ سال جامعه‌ای با یک‌سری از مسائل روبه‌رو است و افرادی که باید به این مسائل رسیدگی کنند اقدامی در این زمینه نمی‌کنند، تردیدی نیست که ما با «افت منزلتی» نیروهای سیاسی روبه‌رو خواهیم شد. به این مسئله اضافه کنید فقدان گردش نخبگان در کشور را تا نتیجه معلوم شود. دیگر لزوماً همه مردم به صحبت‌های آقای معین گوش نخواهند داد. مردم می‌گویند که شما و دوستانتان هشت سال وقت داشتید...

■ ... و در حقیقت آقای معین چه می‌خواستند و چه نمی‌خواستند باید وارث عملکرد ۸ ساله اصلاح‌طلبان می‌بودند...

به اضافه اینکه مردم می‌گفتند ما شما را - یعنی آقای معین را- دیده‌ایم و عملکردتان را مشاهده کرده‌ایم. اگر فردی از بیرون می‌آمد شاید داستان تا حدودی تغییر می‌کرد. اگر خارج از این ۵۰۰ یا هزار نفر وکیل و مدیرکل و رئیس و معاونی که در این ۱۶ ساله پس از جنگ مملکت را اداره می‌کرده‌اند و همواره در یک چرخه محدود نخبگان در چرخیدن بوده‌اند فردی می‌آمد و آقایان قبول می‌کردند که بروند در ردیف دوم بنشینند و صد نفر دیگر را در ردیف اول بنشانند، شاید نتیجه فرق می‌کرد. نمی‌توان بدون چرخش نخبگان در شرایطی که افت اعتبار نیروهای سیاسی نیز آشکار و بارز شده است، امیدی به پیروزی داشت.

■ به هر حال شما هم یکی از کسانی بودید که در انتخابات گذشته رای خود را به حساب آقای معین در صندوق انداختید. می‌خواهم بدانم که از نظر شما آیا هیچ راهی وجود نداشت تا ایشان پیروز این انتخابات باشند؟ برخی همچون آقای دیهیمی معتقدند که اگر اصلاح‌طلبان در این انتخابات در کنار طرح جبهه دموکراسی‌خواهی کابینه‌ای متناسب با این شعار را نیز معرفی می‌کردند، پیروز انتخابات بودند. برخی همچون آقای عبدی می‌گویند که در این انتخابات صحنه بازی از دست رفته بود و آنهایی که در زمان مناسب از حاکمیت خارج نشده بودند، شانسی برای پیروزی در این انتخابات نداشتند. برخی نیز همچون آقای تاج‌زاده معتقدند که اصلاح‌طلبان در این انتخابات باید رابطه شعارهای خود با زندگی روزمره مردم را بیشتر توضیح می‌دادند و در این صورت پیروز انتخاب می‌بودند. می‌خواهم بدانم که آیا شما اصولاً شرایطی را در نظر دارید که اگر اصلاح‌طلبان در فضای انتخابات مبتنی بر آن شرایط عمل می‌کردند می‌توانستند پیروز میدان باشند؟

ما که گوی بلورین نداریم تا آینده را در آن ببینیم. اما به‌نظر من ما باید تکلیف خودمان را با یک داستان روشن می‌کردیم که نکردیم و اکنون امیدوارم که به چنین نتیجه‌ای رسیده باشیم. بردن یا باختن تنها وجه انتخابات نیست. فرآیند انتخابات یک مبارزه و پیکار سیاسی است که از شش ماه یا یک سال قبل از موعد برگزاری انتخابات جدی می‌شود. ما با قبول اینکه انتخابات روندی یک‌ساله است باید فارغ از نگاه بردی یا باخت به انتخابات، ببینیم که چه کارهایی می‌توانیم در این یک‌ساله انجام دهیم. من این وجه از انتخابات را مهمتر از نتیجه برد یا باخت آن می‌دانم. از همین روی هم هست که به‌نظر من اصلاح‌طلبان لزوماً در این انتخابات شکست نخوردند. پیروز نشدن در انتخابات به معنی طرح سیاست‌های اشتباه یا بحث‌های غلط نیست. اصلاح‌طلبان اگرچه در انتخابات گذشته می‌توانستند کارهایی بکنند و نکردند اما نباید از حق گذشت که آنها از انتخابات برای پیشبرد برنامه اصلاحی‌شان استفاده کردند. دکتر معین هر حرفی را نزد تا رای بیاورد. او هم می‌توانست مثل بقیه کاندیداها شعارهای کلی اقتصادی بدهد ولی این انتخاب را نکرد و این تصمیم برای هویت‌یابی یک جریان سیاسی بسیار مهم است. اصلاح‌طلبان ما باید بپذیرند که بازیگر همه بازی‌ها نمی‌توانند باشند. بزرگ‌ترین مشکل نیروهای دموکراسی‌خواه حکومتی ما در ۸ ساله گذشته نیز این بود که آنها می‌خواستند بازیگر همه عرصه‌ها باشند. اگر بازی، بازی آزادیخواهی بود، آنها می‌خواستند که خودشان یگانه آزادیخواهان باشند. بازی، بازی چپ بود، آنها می‌خواستند که خودشان تنها نیروی چپ قلمداد شوند. بازی، بازی راست بود، آنها می‌خواستند خودشان راست شوند. این سیال بودن که البته برآمده از نگاه «خودی و غیرخودی» در چرخه بسته نخبگان است، ضربه سنگینی به پیشرفت سیاسی کشور زده است و کماکان نیز می‌تواند بزند. برای همین هم بود که مردم در این انتخابات به اصلاح‌طلبان می‌گفتند که ما در چهار انتخابات به صورتی گسترده به شما اعتماد کردیم اما وضعیت هیچ تغییری پیدا نکرد. به نظر من برد اصلی معین در این نبود که رای بیاورد، او باید از این دوران انتخابات به عنوان دورانی از یک مبارزه سیاسی استفاده می‌کرد تا سخنان خودش را تعمیق کند. تا حدی هم این کار را کرد اگرچه به نظر من می‌توانست گام‌های بلندتری هم بردارد.

■ این گام‌های بلندتری که دکتر معین و اصلاح‌طلبان می‌توانستند بردارند، چه بود؟

هسته سخن دکتر معین این بود: «همان برنامه اصلاحات اما یک مقدار عمیق‌تر.» ایشان می‌گفت که ما می‌خواهیم بی‌طرف‌ها را به دوست تبدیل کنیم و دشمن‌ها را به بی‌طرف. این سخن اما تکراری دیگر از همان حرف‌ها و شعارهای آقای خاتمی بود. دکتر معین می‌توانست یک برنامه سیاسی مشخص و کاملاً جدید ارائه دهد. ایشان باید افراد را کنار می‌گذاشت و به جای تکیه بر افراد، تاکید خود بر برنامه را به نمایش می‌گذاشت. باید می‌گفت که چه برنامه مشخصی برای زنان، برای مطبوعات، برای اقتصاد و برای تشکل‌یافتگی جامعه دارد. این بحث‌ها اگر مطرح می‌شد، حتی اگر ایشان رای هم نمی‌آوردند، اکنون مورد استفاده قرار می‌گرفت و باعث می‌شد که دستان این اصلاح‌طلبان پرتر باشد. همان طور که نطفه جبهه دموکراسی‌خواهی در همین انتخابات گذاشته شد و اکنون تنها ماترکی است که برای اصلاح‌طلبان به جای مانده و تنها حرفی است که آنها برای زدن دارند. در انتخابات صرفاً نباید به بردن یا باختن فکر کرد. یادم هست که پس از انتخابات ریاست‌جمهوری هفتم در دوم خرداد ۷۶ این بحث مطرح شد که دفاتر انتخاباتی آقای خاتمی به عنوان ستادهای حزبی همچنان پابرجا بمانند و تعطیل نشوند. این نطفه در انتخابات بسته شده بود و پس از انتخابات قابلیت استفاده داشت. اصلاح‌طلبان اما در همان زمان هم اشتباه کردند و چنین پتانسیلی را بی‌ارزش قلمداد کردند و از آن گذشتند.

■ اما همین را هم بگوییم که اگرچه شما می‌گویید این خیلی خوب بود که اصلاح‌طلبان در این انتخابات هر شعاری را ندادند تا رای بیاورند ولی پس از انتخابات برخی از بزرگان اصلاح‌طلب ناراضی از نتیجه انتخابات گفتند اشتباه ما آن بود که به جای مردم جنوب‌شهر به دنبال روشنفکران و اهل فرهنگ و فلان نویسنده رفتیم...

... من اصلاً نمی‌دانم که مگر روشنفکران و نویسندگان ما در این کشور جزء طبقات فرودست نیستند که ما مدعی جدا بودن آنها از مردم جنوب‌شهر باشیم. اول از همه باید این توضیح را می‌دادم که بگوییم توجه به روشنفکران لزوماً به معنی رویگردان شدن از طبقه تهیدست نیست. اما از این مسئله که بگذریم مشکل این بخش از اصلاح‌طلبان آن است که توجه به اقتصاد را مساوی و مترادف با پوپولیسم می‌دانند. گویی نمی‌توان با روشنفکران همراه بود و مشکلات اقتصادی مردم جنوب شهر را هم فهمید، متاسفانه نیروهای سیاسی ما به اقتصاد سیاسی فکر نمی‌کنند و شکست اصلاح‌طلبان نیز نه به خاطر اقتصاد که به خاطر اقتصاد سیاسی بوده است. کسانی در بازی باختند که یک اقتصاد سیاسی را مدنظر خود نداشتند. مگر نیروهای سیاسی در کشورهای اروپایی، اعم از راست، چپ یا میانه، حرف اقتصادی نمی‌زنند؟ آیا سخن گفتن آنها از اقتصاد به مفهوم پوپولیست بودن آنها است؟ دولت آقای هاشمی با تمام دستپاچگی‌اش یک اقتصاد سیاسی مشخص داشت و به دنبال سرمایه‌گذاری‌های بزرگ و کلان از سوی گروه‌هایی مشخص بود. دولت آقای احمدی‌نژاد هم از ابتدای روی کار آمدنش به دنبال یک اقتصاد سیاسی مشخص بوده است. خرد کردن سرمایه‌ها و در اختیار گذاشتن سرمایه‌های کوچک در جاهایی که نتیجه‌بخشی سریع دارد، برنامه آقای احمدی‌نژاد و اقتصاد سیاسی ایشان بوده است. هم آقای هاشمی با نگاه خودش حامیانی خواهد داشت و هم آقای احمدی‌نژاد. اما آقای خاتمی نه آن بود و نه این. برنامه‌های آقای هاشمی را ادامه می‌داد اما حامیانش طبقه متوسطی بودند که از کالایی شدن روابط در دوران آقای هاشمی لطمه خورده بودند و هیچ‌کاری برای توانمند کردن‌شان نشد. از همین روی است که من بر اهمیت یک اقتصاد سیاسی مشخص تاکید می‌کنم.

■ حرف شما قبول. در دوره آقای خاتمی همان طور که شما هم گفتید ما فاقد یک نگاه مشخص در زمینه اقتصاد سیاسی بودیم و از همین روی هم زمانی بحث اولویت توسعه سیاسی بر توسعه اقتصادی مطرح شد، زمانی هم از پیش بردن این دو به صورت موازی سخن گفته شد و در پایان دوران ریاست‌جمهوری آقای خاتمی نیز در پس طرح اولویت توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی، عملاً توسعه سیاسی به فراموشی سپرده شد. نتیجه این روند هم همان طور که شما گفتید همین انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۸۴ و انتخاب آقای احمدی‌نژاد بود. ولی به هر حال این تمام ماجرا نیست. شما گفتید که اصلاح‌طلبان شعارهای خوبی را در این انتخابات مطرح کردند که حتی برخی از این شعارها بسیار رادیکال هم به نظر می‌رسید. اما چرا مردم نسبت به این شعارها بی‌توجه بودند. آیا به آن دلیل نبود که اصلاح‌طلبان اگرچه شعارهای خود را رادیکال هم کردند اما از تمایز اصلاح‌طلبی خود با اصلاح‌طلبی ۸ سال گذشته سخن نگفتند؟ آیا به نظر شما رادیکال کردن شعارها، بدون تعیین تکلیف با این عملکرد ۸ ساله، عملی بدون مضمون نبود؟

بله، در همین‌جا است که بحث اعتماد به افراد مطرح می‌شود و از همین روی هم بود که من به «افت اعتبار منزلتی» نیروهای اصلاح‌طلب اشاره کردم. شما زمانی یک دکتر مصدق دارید که وقتی لب تر می‌کند از ۶۵ نماینده، ۶۴ تای آنها به او رای می‌دهند در حالی که برخی از آنها مخالف او هم هستند. این نشان‌دهنده اعتبار یک شخص و یک جریان است. اما یک زمانی هم شما آسمان و ریسمان را به هم می‌بافید و نتیجه‌ای نمی‌گیرید. اعتبار آدم‌های سیاسی به عمل‌شان است. اما این را هم باید بپذیریم که بالاخره عمل سیاسی هم با گفتار آغاز می‌شود و گفتار هم صورتی شعاری دارد. البته من هم قبول دارم که این گفتار باید با واقعیات پیوند بخورد و عملیاتی شود.

■ از این بحث اگر بگذریم، واقعیت آن است که اکنون اصلاح‌طلبان در حالی که خارج از دایره قدرت به سر می‌برند با یک افت اعتبار سیاسی نیز روبه‌رو هستند. در مقابل نیز جریان سومی تمام ارکان حاکمیت را در دست گرفته‌اند. به تازگی نیز من مقاله‌ای از شما خواندم که گفته بودید از این به بعد نمی‌توان امید چندانی به بازی‌های انتخاباتی داشت و نباید بازی سیاسی خود را به زمان انتخابات موکول کرد چرا که چه بسا تا آینده‌ای نزدیک، حداقل فضای انتخاباتی نیز برای حضور نیروهای سیاسی و فعالیت آنها بسته باشد. حال در چنین شرایطی اصلاح‌طلبان برنامه‌هایی همچون تشکیل جبهه دموکراسی‌خواهی، جبهه اعتدال یا جبهه صلح را مطرح کرده‌اند. در موقعیت فعلی با مختصاتی که توضیح داده شد، شما طرح چنین شعارهایی را چگونه می‌بینید و اصولاً برای ادامه مسیر اصلاحات چه راهکارهایی را قابل عملیاتی شدن و پیگیری می‌دانید؟

برای بررسی ایده‌ها و پروژه‌هایی همچون جبهه دموکراسی‌خواهی یا جبهه اعتدال و یا جبهه صلحی که آقای حجاریان مطرح کرده‌اند و می‌خواهد ائتلافی باشد از موتلفه تا نهضت آزادی، باید دو مسئله را مدنظر داشت و پیش از هر چیز مورد توجه قرار داد. اول اینکه ما با افت جایگاه انتخابات روبه‌رو شده‌ایم. این اتفاق از دومین دوره انتخابات شورای شهر آغاز شد و در انتخابات ریاست‌جمهوری اخیر به اوج خود رسید. اکنون اگرچه مردم در انتخابات شرکت می‌کنند اما احساسی نیز در میان آنها وجود دارد مبنی بر اینکه جایگاه انتخابات را چندان جدی و اثرگذار نمی‌بینند. نگاه متوقعانه‌ای نسبت به اهمیت انتخابات در پایان دوران ریاست‌جمهوری آقای هاشمی در میان مردم شکل گرفته بود و مردم به عنوان مثال گمان می‌کردند که رئیس‌جمهور شدن آقای خاتمی بسیار متفاوت از رئیس‌جمهور شدن آقای ناطق‌نوری است. این نگاه تا سال‌های پیش در میان مردم وجود داشت و آنها احساس مثبتی نسبت به مسئله انتخابات و نتیجه آن داشتند و انتخابات را محل مناسبی برای منازعه سیاسی می‌دانستند. این احساس اگرچه در دوران ریاست‌جمهوری آقای خاتمی به نقطه اوج خود رسید اما متاسفانه در همین دوران به‌شدت افول و سقوط نیز داشت. مردم از نتیجه انتخابات پس از فرستادن نمایندگان‌شان به دولت یا مجلس و شوراها چندان منفعتی کسب نکردند و تغییری در شرایط مشاهده نکردند و بنابراین نسبت به جایگاه انتخابات بی‌تفاوت شدند. مسئله دوم هم در شرایط فعلی مسئله مداخله خارجی است. نه اینکه ما تجربه مداخله خارجی نداشته باشیم که این یک مسئله دائمی برای ما بوده است. اما اکنون ما در شرایطی قرار داریم که عنصر خارجی به اندازه عنصر داخلی در شرایط کشور تاثیرگذار شده و مسئله رویارویی ما با جهان بر سر انرژی هسته‌ای در حال تبدیل شدن به یک امر روزمره در زندگی مردم ایران است. کار به آنجا رسیده که نیروی خارجی از قصد خود برای تغییر حاکمیت و صدور دموکراسی به کشور ما سخن می‌گوید. در چنین شرایطی مردم نمی‌فهمند که چه فرقی است میان نیروها در حالی که یکی در خارج از کشور ایستاده و می‌گوید دموکراسی و یکی هم در داخل کشور ایستاده و از دموکراسی حرف می‌زند. دموکراسی‌خواهان بنابراین علاوه بر مشکل افت اعتبار و مشکل افت جایگاه انتخابات، با مشکل مداخله خارجی نیز مواجه‌اند. در چنین وضعیتی نمی‌توان از جبهه دموکراسی‌خواهی یا صلح سخن گفت بدون اینکه پاسخ مشخصی برای این سه چالش جدی و موجود داشت.

■ حتی در بحث از این جبهه‌ها هم اولین مسئله‌ای که مورد جدل قرار می‌گیرد کارکرد انتخاباتی داشتن یا نداشتن این جبهه‌ها است در حالی که همان‌طور که شما گفتید ما اول باید تکلیف خودمان را با جایگاه انتخابات در شرایط فعلی روشن کنیم.

بله، برخی از اصلاح‌طلبان از همین اکنون در اندیشه انتخابات آینده هستند. وقتی شما نمی‌دانید که آیا کاندیدای‌تان تایید صلاحیت می‌شود یا نه، نمی‌دانید که آیا می‌توانید حرفتان را بزنید یا نه، نمی‌دانید که می‌توانید با افت اعتبارتان مردم را بسیج کنید یا نه و علاوه بر همه اینها در حالی که وزارت کشور هم در درست شما نیست، چه انتظاری از انتخابات دارید؟ ما نمی‌توانیم با کنار هم قرار دادن ضعف‌ها و ائتلاف ضعف‌ها، به قدرت برسیم. حاصل جمع ضعف‌ها به ضعیف بودن جمع هم می‌تواند بینجامد و نه لزوماً به قدرت. بگذریم از اینکه در تشکیل چنین جبهه‌هایی همچنان بحث از خودی و غیرخودی پابرجا است و باز هم همان کسانی در این جبهه دموکراسی‌خواهی خواهند ماند که در ۲۵ سال گذشته کم و بیش مسئولیت اداره مملکت را عهده‌دار بوده‌اند و گفتیم که این نیروها سخت دست به گریبان مشکلی به نام افت جایگاه منزلتی‌شان هستند.

■ با چنین شرایطی که شما تصویر کردید، اصلاح‌طلبان چه اقدام عملی مشخصی می‌توانند داشته باشند. شما از سه مشکل به نام افت جایگاه منزلتی اصلاح‌طلبان، افت جایگاه انتخابات و مسئله مداخله خارجی یاد کردید اما در برابر این سه بحران موجود، چه راه‌حلی را در نظر دارید؟

کاری که باید کرد را در دو مرحله می‌توان خلاصه کرد. اول از همه باید به هویت‌یابی پرداخت. نیروهای موجود مثل مشارکت، مجاهدین انقلاب، نهضت آزادی و... باید در جهت هویت‌یابی خودشان حرکت کنند. الان هر گروه باید روی هویت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی خود کار کند و اقتصاد سیاسی خودش را به صورت روشن ترسیم و تبیین کند. چرا که چه بسا پس از چنین تبیینی از اقتصاد سیاسی مجاهدین انقلاب و کارگزاران نتوانند در یک جبهه جمع شوند و با یکدیگر ائتلاف کنند. بنابراین اگر ابتدا ائتلاف کنیم و بعد به دنبال هویت‌یابی‌مان برویم، مجبور می‌شویم که به خاطر ائتلاف و توافق، بخشی از هویت‌مان را بپوشانیم و در نتیجه دوباره مشکل بی‌هویتی و سردرگمی پیش خواهد آمد. بنابراین مسئله اول برای احزاب اصلاح‌طلب در شرایط فعلی مسئله هویت‌یابی است. کنار موتلفه نشستن و نامه‌نگاری کردن با آنها بد نیست اما اختلاف‌نظر شما با موتلفه هم باید روشن باشد تا مردم از یک‌سو دچار سردرگمی سیاسی نشوند و از سوی دیگر اعتبار سیاسی شما بیش از پیش با افت و کاهش روبه‌رو نشود. آقای ده‌نمکی نقد جالبی بر همنشینی جبهه مشارکت و موتلفه کرده و گفته بود ببینید ما از اول گفته بودیم که اینها همه عین هم‌اند و دعواهای‌شان هم یک بازی بیشتر نیست. ما متاسفانه این انتقادها را ناشنیده رها می‌کنیم. اما به واقع خیلی از مردم وقتی همنشینی مشارکت و موتلفه را می‌بینند، خواهند گفت که دعوای اینها هم دعوای زرگری و به قول آقای ده‌نمکی جنگ بالادهی‌ها و پایین‌دهی‌ها بود. عدم هویت‌یابی نیروهای دموکراتیک در شرایط فعلی بدین ترتیب بیش از پیش به پراکندگی و از بین رفتن پتانسیل این نیروها خواهد انجامید.

■ یعنی شما معتقدید که اول باید اختلاف‌ها مشخص و مرزبندی‌ها آشکار شود و پس از چنین اختلافی به اتفاق و وحدت و ائتلاف اندیشید و احتمالاً از آن روی این ضرورت را مطرح می‌کنید که بسیاری از ائتلاف‌ها و همنشینی‌های موجود نه‌تنها نتیجه‌بخش نیست که کار را برای اصلاح‌طلبی سخت‌تر هم خواهد کرد.

البته نمی‌توان طبقه‌بندی کرد و گفت که اول این کار را بکنیم و بعد آن کار را انجام دهیم. شفاف شدن اختلاف‌ها مسئله‌ای است که در کنار فعالیت‌هایمان همواره باید مورد توجه باشد. وقتی ما از چنین اختلاف‌هایی سخن می‌گوییم و از چنین اختلاف‌هایی آگاه می‌شویم، به نظر من تشکیل ائتلاف امری غیرضروری به نظر می‌رسد.

■ پس چه کاری باید کرد؟

ائتلاف فایده ندارد. باید چیزی مثل «دفتر هماهنگی نیروهای دموکراتیک» را شکل داد. جبهه را اگر بخواهیم جدی بگیریم در زمان انتخابات هم باید این جبهه در درون خودش رای بگیرد و یک کاندیدا ارائه کند و این کاندیدا باید برنامه داشته باشد و چه‌بسا از یک جبهه نتوان انتظار یک برنامه مشخص و قابل قبول توسط تمام اعضای جبهه را داشت. مشکل این است که در چنین جبهه و سازمان سیاسی گسترده‌ای شما باید هویت را کنار بگذارید و بر سر بسیاری چیزها از پیش توافق کنید و بر سر این توافق‌ها و معیارهای‌تان در موقعیت‌های مختلف دائماً با یکدیگر کلنجار بروید و حال آنکه نیروهای دموکراتیک در شرایط فعلی لزوماً احتیاج به چنین بازی‌ای ندارند. در شرایط فعلی احتیاجی نیست که به فرض یک نیروی طرفدار دموکراسی لائیک حتماً مبانی فلسفی مشترکی با یک نیروی ملی- مذهبی طرفدار دموکراسی داشته باشد. ما این مبانی فلسفی و اشتراک‌جویی بر سر آن که امری بی‌نتیجه نیز خواهد بود را باید کنار بگذاریم. ما اما چیزهای دیگری داریم که نشانه دموکراسی هستند و می‌توان بر سر آنها به اجماع رسید. یک قانون مطبوعات پیشرفته نشانه دموکراسی است و می‌توان بر سر آن به اجماع پرداخت. یک برنامه مشخص برای اوقات فراغت یا برنامه‌ای برای مقابله با خشونت، برنامه‌ای برای ایجاد تشکلات صنفی مستقل و صدها موضوع دیگر همگی برنامه‌هایی دموکراسی‌خواهانه هستند و از قابلیت جمع کردن آدم‌های مختلف حول خود برخوردارند. بنابراین به نظر من یک «دفتر هماهنگی نیروهای دموکراتیک» می‌تواند شکل بگیرد و پنجاه موضوع را به عنوان موضوع مشترک نیروهای دموکراتیک تعریف کند و سپس به بحث بر سر این موضوعات بپردازد. در این بحث یک سازمان دانشجویی در یک شهر دورافتاده می‌تواند مشارکت کند و حزب مشارکت نیز می‌تواند شرکت داشته باشد. در اینجا هیچ‌کس هم نمی‌تواند بگوید که فلان گروه باشد یا نباشد.

■ گمان می کنم شما تا حدودی ساده‌انگارانه با مسئله برخورد می کنید. تشکیل «دفتر هماهنگی نیروهای دموکراتیک» اگرچه پیشنهادی قابل قبول است اما شکل گیری آن به همین راحتی که می گویید نخواهد بود. در شرایطی که به عنوان مثال جریان ملی-مذهبی با جبهه ملی یا مجاهدین انقلاب با نهضت آزادی بر سر یک میز نمی‌نشیند، به همین سیاق در چنین دفتر هماهنگی‌ای نیز کنار همدیگر نخواهند نشست. مرزبندی‌های سیاسی احزاب اصلاح‌طلب آنها را در نشستن با نیروهای سیاسی دچار محدودیت و شرط و شروطی می کند که مسلماً اگر چنین محدودیتی وجود نداشت چه‌بسا بسیاری از مشکلات کنونی نیز به وجود نمی‌آمد. بنابراین نباید انتظار داشت که حزبی همچون جبهه مشارکت فارغ از تعلقات و محدودیت‌های سیاسی‌اش حاضر به همنشینی با هر گروهی در زیر یک پرچمی باشد که حالا شما نام «دفتر هماهنگی نیروهای دموکراتیک» را روی آن می گذارید. به عنوان مثال سیاستمداران جبهه مشارکت، به نظر نمی‌رسد که حاضر باشند با آنها در یک پروژه مشخص سهیم شوند.

اول از همه باید بگوییم که مسلماً وقتی یک جریانی مثل دفتر تحکیم می‌خواهد مستقل باشد، باید این انتظار را هم داش